



# دولت و اقتصاد



ترجمه و تلخیص : پرویز صداقت

این مقاله نظرات گوناگون درباره نقش دولت در اقتصاد را مورد بحث می‌دهد.

مقدمه



اقتصاد کلان متغیرهای جمعی اقتصادی مانند رشد اقتصادی، تورم، اشتغال و تراز پرداختها را مورد بحث قرار می‌دهد. بر خلاف تمرکز بر بنگاهها و خانوارهای منفرد، اقتصاد کلان بمنظور تاکید بر اعمال متقابل در اقتصاد بمثابة یک کل به ساده سازی می‌پردازد.

سیاست اقتصاد کلان با مساعی دولت برای رسیدن به هدفهای اصلی در رابطه با اشتغال تورم، تراز پرداختها و... با استفاده از ابزارهایی چون سیاست پولی و سیاست مالی ارتباط پیدا می‌کند.

این سیاست شدت مورد بحث و مشاجره واقع شده است، و غالباً "بسیاری در زمینه‌های زیر، در ارتباط با آن، نظرات ضد و نقیصی ارائه کرده‌اند:

الف: هدفها چه باید باشد، یا اگر هدفها متضاد بایکدیگرند کدامیک دارای

ارجحیت می‌باشند.

ب: درباره چگونگی عملکرد اقتصاد هدفها و طرز تلقی‌های متفاوت:

نظرات درباره آنچه دولتها می‌توانند و باید در اقتصاد انجام دهند در طول سالها بطور برجسته‌ای تغییر یافته‌است. در سطح اقتصاد کلان برای مدتی طولانی مسئله مورد نظر دولتها ثبات نظام مالی، با تورم و ارزش خارجی پول رایج و تراز بازرگانی بوده‌است. در دورهٔ بین دو جنگ، مسئله اصلی بسیاری از کشورها عدم اشتغال بود (آلمان تورم حادی داشت که از آن زمان همیشه بر نقطه نظرهای سیاسی موثر بوده است)، اما مخالفت‌های شدید درباره اینکه چرا عدم اشتغال داشته‌ایم و با آن چه باید کرد، وجود داشته‌است.

در دوران مدیریت اقتصادی ارتدوکس کینزی پس از جنگ (۱۹۴۵-۷۳)، دولتها

خود را صریحا " مسئول کامل کردن اشتغال بطور گسترده تصور کرده و به فراهم ساختن مجموعه‌ای از سیاستهای اقتصادی که دستیابی به هدف فوق (بوسیله آنها و بطور وسیع) را ممکن می‌سازد، پرداختند.

در اواخر سالهای ۱۹۶۰ مشکلات مختلفی تجلی کردند (تورم فزاینده، فروپاشی نرخهای ثابت اما قابل تعدیل مبادله ارز)، و در سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با شوکهای نفتی، تورم گسترده، عدم اشتغال فزاینده و عدم ثبات نرخ مبادله ارز اوضاع به مراتب وخیم تر شد و همراه با آن: الف) سیاستهای پولی و مالی بیشتر به سمت کنترل تورم تغییر جهت یافتند.

ب) نظرات اقتصاددانان پولی قدرت گرفته و بر عرضه تاکید بیشتری شد.

درباره دلایل موفقیت (نسبی) در سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ و افزایش مشکلات اقتصادی از اواخر ۱۹۶۰، نظرات متضادی ارائه شده است. عدم اشتغال کلاسیکو پاسح کینز

بر اساس نظریه کلاسیک درباره عدم اشتغال، بیکاری در دوره بین دو جنگ جهانی ساختاری و اصطکاکی است، و دلایل بروز آن دستمزدهای بیش از حد بالا در بازارها یا بخشهای خاص می‌باشد، بر اساس این تشخیص برای از بین بردن بیکاری، انعطاف قیمتها و عموما " دستمزدهای حقیقی (کمتر) تجویز میشود. این تشخیص چندان مناسب نیست و تنها می‌تواند به آهستگی بیماری را درمان

کند.

بر اساس این تشخیص دو راه حل وجود دارد:

۱- بازگشت به اقتصاد آزاد و "عدم مداخله دولت".

۲- مداخله گسترده دولت برای رفع ناتوانی‌های نظام سرمایه‌داری.

کینز درمان را بگونه دیگر تجویز می‌کند و استدلال می‌کند که در واقع دستمزدها (بطور پولی یا اسمی) انعطاف ناپذیر هستند. پس اگر مخارج یا تقاضای کل ناچیز باشد، بنگاهها قادر به فروش محصولاتشان نبوده و کارگران را اخراج می‌کنند. عدم اشتغال می‌تواند پی آمد تقاضای غیر مکفی باشد که به دستمزدهای حقیقی که بسیار بالا است ترجیح داده میشود، او با ایجاد نظریه‌ای درباره آنچه تقاضای کل را تعیین می‌کند بحث را ادامه داده و از همه مهمتر نشان می‌دهد که چگونه میتوان تقاضا را افزایش داد:

۱- از سیاست پولی با پایین آوردن نرخ بهره برای تحریک مخارج سرمایه‌گذاری میتوان استفاده کرد.

۲- سیاست مالی، به شکل مالیاتهای کمتر یا مخارج دولتی بیشتر که مستقیما " مخارج را تحریک می‌کند (یا غیر مستقیم از طریق ضرب و تکاثر).

این تشخیص و مداوا ویژگیهای مهم و معینی دارد:

۱ - در مقایسه با تشخیص "کلاسیک" بشدت خوشبینانه است، از این نظر که عدم اشتغال نسبتاً "ساده و سریع با اعمال سیاستهای پولی و مالی دولت می تواند کاهش پذیرد .

۲ - به جهت "روش اعتدالی" جالب توجه این است که میزان مداخله دولت برای علاج عدم اشتغال به سیاستهای اقتصاد کلان محدود میگردد . نظام بازار می تواند "نجات" پیدا کند بشرطی که دولت چهار چوب سیاست اقتصادی مناسبی داشته باشد .

۳ - از طرف دیگر چنین سیاستهایی از طرف آنهايي پشتیبانی میشود که فکر میکردند این سیاستها می تواند تورم را باشد ( به خصوص آنهايي که از سیاست کسر بودجه حمایت میکردند ) .

درواقع ، اصول مدیریت تقاضای کینز که در زمان جنگ بیان شد ( همراه با مداخلات بسیار دیگر ) برای هدف متضاد کاهش تقاضای منظور وسیعتر ساختن مساعی جنگی و احتراز از تورم بکار گرفته شد .

مدیریت اقتصادی در سالهای ۱۹۵۰ و سالهای ۱۹۶۰

مدیریت تقاضای نوع "کینزی" فعالانه در سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بمنظور حفظ تشبیت اشتغال گسترده بکار گرفته شد . اما :

۱ - این تنها جنبه آن نبود ، در دوره ترمیم ، دولتها در انگلستان و سایر کشورها بشدت متعهد به مداخله مستقیم شدند . وانگهی

زمینه مناسبی برای ارائه خدمات رفاهی و فعالیت دولتی وجود داشت .

۲ - مغایرت هدفها اشتغال گسترده تنها هدف و برخی اوقات حتی هدف اصلی نبود . دولت خواستار تورم کم بود ، و امیدوار بود با توسل به سیاستهای زیربهای هدف نائل شود . الف ) اجتناب کردن از ایجاد تقاضای اضافی . ب ) کنترل مستقیم بر دستمزد و قیمتها ( سیاستهای درآمدی )

از طرف دیگر تعادل تراز پرداختها نیز از دیگر هدفهای دولت بود .

۳ - در بریتانیا کنترل تقاضا عمدتاً بوسیله سیاست مالی اعمال می شد . سیاست پولی جایگاهی پس از آن می یافت ، یا به حمایت از نرخ مبادله ارز اختصاص می یافت .

۴ - سیاستها ، همچنان که دولت به کنترل مطلوب اقتصاد می پرداخت ، به بسیار فعال و کوتاه مدت بودن تمایل داشت بزودی شواهد نشان دادند که در بریتانیا ، تغییرات مالی ، گرچه اقتصاد را ثبات می بخشد ، اما اغلب به بهم خوردن ثبات مالی می انجامد . اساسی ترین مسئله آن بود که چهار چوب ارائه شده هیچ پاسخی برای مشکل تورم نداشت . نظریه کینز دستمزدها را معین فرض میکرد . این کمبود عمده ای در تحلیل بود . به بیان دیگر ، هنگامی که تورم ناچیز بود این مسئله از اهمیت برخوردار نمی گشت اما هنگامیکه تورم در سالهای ۱۹۶۰ شتاب یافت کل نظام کینزی با مشکل روبرو شد .

بر حسب نظر "مورد توافق" دو پاسخ ممکن برای تورم وجود داشت که هیچ یک از آن دو مطبوع نبودند و بنظر میرسد که هیچ کدام با هزینه قابل قبول کار نمی کنند. اولی مداخله گرایانه بود - کنترل مستقیم بوسیله سیاستهای درآمدی و امثال آن و دومی مستلزم استفاده از سیاست کنترل تقاضای محدود بود که بسیاری فکر می کردند همراه با عدم اشتغال سخت و سنگین بوده و احتمالاً "در کاهش فشار دستمزدی موفق نمی باشد.

### انقلاب متقابل "پول گرایان"

پول گرایان هر دو تشخیص کینز از علت نوسانات و راه حل برای این مشکلات را منکر شدند. خصوصاً "آنها عدم اشتغال را ناشی از عمل نامناسب عرضه و کمبود تقاضا فرض کرده یعنی به عقیده آنها همانند کلاسیکها عدم اشتغال ناشی از مسائل ساختاری، انعطاف ناپذیری و دستمزدهای بیش از اندازه می باشد. بیشتر آنها مانند فریدمن بشدت به نظام بازار خوشبین بوده و هستند و معتقدند که اگر به حال خود گذاشته شود، رشد اشتغال گسترده را موجب میشود و علاوه بر این، اینان عقیده داشتند که اگر برای کاستن عدم اشتغال با افزایش بخشیدن بر تقاضا کوشش شود این مسئله باعث تورم خواهد شد. این اساسی ترین اختلاف پول گرایان با هواداران کینز است.

عنوان "پول گرایان" بدین جهت به این گروه اطلاق میشود که اینان اعتقاد دارند

متغیری که بر مخارج تاثیر می گذارد، لافل در بسیار بلند مدت، عرضه پول است. این موضوع آنطور هم که ممکن است بنظر رسد واضح نیست. عرضه پول موجودی اسکناسها، سکهها یا سپرده های بانکی می باشد.

مخارج یک متغیر جاری است و رابطه ناچیزی با ذخیره پول نگهداشته شده دارد. پول گرایان فرض می کنند که بین این دو یک رابطه نزدیک وجود دارد. این شبیه فرضی است که مخارج هفتگی افراد برای خواربار بسته به مقدار پولی است که آنها در جیب خود دارند.

این فرض باعث تجویز سیاست اقتصادی زیر میشود: برای کنترل تورم باید عرضه پول کنترل شود. پول گرایان تمایل به هواداری از فواین پولی دارند، نظیر هدفهایی که بوسیله بیشتر دولتها در سالهای ۱۹۸۵ پذیرفته شده است.

آنچه از اهمیتی برابر برخوردار است مفهوم منفی این "پول گرایی فنی" است سیاست مالی نمی تواند در بلند مدت بر مخارج یا تورم تاثیر گذار باشند.

جاذبه سیاسی پول گرایی در دهه های هفتاد و هشتاد روشن است. علت اینست که اینان یک خوشبینی و پیام ساده را انتشار می دهند. تلمی دولتها برای آنکه بتوانند مسئله تورم را حل کنند باید عرضه پول را کنترل کنند. هزینه ها ناپایدار و نسبتاً کم هستند.



وجود داشت (مثلا) در این مورد که چطور پول باید کنترل شود). اما بنیادی تر آنکه، اساسا "نشان داده شد سطح تعیین شده عدم اشتغال ناشی از طرف عرضه، بسیار بیشتر از آنچه پیش بینی شده می باشد، اکنون مسائل مورد توافق پدیدار میشوند.

این مسائل عبارتند از:

۱ - اغلب اقتصاددانان قبول دارند که عدم اشتغال می تواند بخاطر کمبود تقاضا یا بخاطر دستمزدهای حقیقی بسیار بالا یا بیش از اندازه غیر قابل انعطاف، یا هر دو مورد تجلی کند.

۲ - مسئله اساسی آن است که آیا اشتغال گسترده می تواند با تورم ناچیز سازگاری داشته باشد، هر چند تضاد می تواند ناشی از عوامل عرضه یا فشار دستمزدها باشد.

۳ - سیاستهای پولی و مالی هر دو مهم هستند.

در مورد مسائل زیرین بین این دو گروه عدم توافق وجود دارد:

۱ - سیاستهای درآمدی برای پول گرایان و سایر هواداران عرضه، بازار کار را تضعیف میکند. اگر مسئله سنگینی فشار دستمزدی می بود پول گرایان می توانستند مشکلات را از میان بردارند.

۲ - هنوز هم دو گروه نظریه در رابطه با دخالت دولت وجود دارد، عدم مداخله و مداخله مناسب دولت.

دولت تاچر (انتخاب شده در ۱۹۷۹) در انگلستان صریحا نظریه پول گرایان را پذیرفت، اما همراه با مصلحت جویی کینزی. پول گرایان آزمایش شد اما بزودی با یک سری مسائل روبرو گردید:

۱ - مشخص شد که کنترل عرضه پول بسیار مشکل است - عرضه پول یک متغیر مستقیم سیاستی نیست.

۲ - اندازه های مختلف پول با تفاوت بسیار رفتار می کنند.

۳ - تورم سریع و بدون هزینه کاهش پیدانی کند.

این مشکلات تغییر در سیاستها را بدنبال داشت:

۱ - سیاست مالی بزودی از طریق هدف های استراتژی مالی میان مدت به جایگاه کانونی خود باز گردانده شد.

۲ - این خوشبینی که عدم اشتغال گذرا و خود تصحیح کننده بود ناپدید شد و بوسیله بد بینی سالهای میانی دهه هشتاد جایگزین گردید.

تفسیر آنچه هم بر روش کینزی و هم بر روش "پول گرایان" واقع شد امکان پذیر است. در نظریه کینزی، سیاست مدیریت تقاضا بسادگی در مبارزه با تورم بسیار محدود شد زیرا هیچ بدیلی وجود نداشت "مسئله اصلی آن بود که سطح پایین دستمزدها پاسخی برای عدم اشتغال نبود و نیست - آنچه که کینزیها همیشه معتقد بودند.

در نظریه پول گرایان، اشتباهات سیاستی

